

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۹۴)

اوضاع سیاسی حکومت دیلمیان دره رکز و شرق ایران بعد از عضدالدوله

پس از مرگ عضدالدوله دیلمی پادشاه مقتدر و پرا بهت (هشتم شوال سال ۳۷۲ هجری) همانطور که نوشته شد در نتیجه اختلاف پرهیجان پسرانش با یکدیگر دولت آل بویه (دیلمیان) دچار تجزیه و تقسیم گردید. ابوکالیجار ملقب به صمصام‌الدوله استان فارس را بدو برادر خود ابوالحسین احمد تاج‌الدوله و ابوطاهر پیروز شاه ضیاءالدوله انتقال داد. در حالی که برادر چهارم آنها ابوالفوارس شیردل (شیردل) شرف‌الدوله که در موردش استثناء یابی انصافی شده بود توانست از کرمان شهر شیراز را به تصرف در آورد. شرف‌الدوله در چنین حالی از همکاری با برادر خود در بغداد صرف نظر نمود و نیز دستور داد تا وزیر مسیحی و مجرب پدرش یعنی نصر بن هارون را به قتل برسانند (۱) در این هنگام دو برادر عضدالدوله بنام مؤیدالدوله و فخرالدوله نیز در ری حکومت داشتند، پس از مرگ مؤیدالدوله (شعبان سال ۳۷۳ هجری) فخرالدوله که در گذشته رانده شده بود و با صمصام‌الدوله نیز سرنفاق داشت توانست در همان ماه اول بعد از مرگ مؤیدالدوله خود را در گرگان

مستقر سازد، اما وی وزیر دانشمند پدر خود یعنی ابوالقاسم صاحب اسماعیل بن عباد طالقانی را تا روز مرگش (۳۸۵) نزد خویش نگاهداشت در ترجمه تاریخ یمنی در مورد انتصاب فخرالدوله به حکومت آل بویه (دیلیمان) چنین آمده است (۱)

(چون حسام‌الدوله از در جرجان به بخارا رفت مؤیدالدوله وفات یافت و پیش از آن خبر وفات عضدالدوله بدو رسیده بود و او از خوف شمات اعدا و احتراز از دل شکستگی لشکر آن خبر پنهان میداشت، و اولیاء دولت دیلم در اختیار کسی از دودمان ملک که پادشاهی را مترشح باشد مشاورت کردند اختیار بر فخرالدوله افتاد، چه در آل بویه به کبرسن و استکمال آلت پادشاهی و استعداد سمت سروری ممتاز بود و از روی وراثت و استحقاق متعین. صاحب کافی اسماعیل بن عباد در این مورد مسرعان دوانید، نوشته‌ها نوشت بر تعزیت برادران. و تهنیت پادشاهی و برادر او خسرو فیروز بن رکن‌الدوله را به نیابت اونا مزد کردند) فخرالدوله در این هنگام با ضیق حال در نیشابور بسر میبرد، چون نامه به وی رسید به گرگان شتافت و صاحب بن عباد و خسرو فیروز و امیران مقدمش را گرامی داشتند و به تاش نامه فرستاد و پس از چندی که وی به گرگان آمد به پاداش خدمتش به او نیکوئی‌ها کرد و سرای امارت همچنان آراسته به وی باز گذارد و رهسپاری گردید، نوشته‌اند (۲) پس از آنکه کارهای حکومت به فخرالدوله رسید روزی صاحب بن عباد بعد از درود و تحمید فراوان به پاداش خدمت خویش از وی اجازه خواست تا از

۱ - ترجمه تاریخ یمنی ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفادقانی به اهتمام

دکتر جعفر شعاع صفحه ۶۷

۲ - ترجمه تاریخ یمنی صفحه ۷۵ - ۶۷ ذیل تجارب الامم صفحه ۹۴ - ۹۳

آن پس در خانه بنشیند و طریق معاد و ثواب آخرت گزیند، فخرالدوله پذیرفت و وی را گفت (کارها بی وجود تو راست نیاید و اگر تو را تصدی امور و پیش برد کارها پسند نیست، من نیز از آن روی برخوردارم تاقت) صاحب زمین را بوسید و شکر به جای آورد و بدنبال آن فخرالدوله خلعت وزارت به وی در پوشید و صاحب چنان اکرامی بدید که هیچ وزیری را از آن نوع نشان نداده‌اند، پس از آن فخرالدوله از تدبیر صائب صاحب برخوردارها یافت. نخستین کار فخرالدوله و صاحب در همین سال (۳۷۳ هجری) از پیش برداشتن علی بن کامه دیلم از سرداران صحنه سیاست در دوره آل بویه در ری و مازندران بود چون میدانستند که بروی به سبب جلالت قدری که دارد آسان دست نخواهند یافت، به حیلت توسل جستند و مسمومش کردند و ثروت و قلعه‌هایش را در اختیار گرفتند (۱) علی کامه در جنگ فخرالدوله با برادران صاحب جیش مؤید الدوله بود خلیفه طائع‌الله به سال ۳۷۴ خلعت سلطانی و عهدولو او زیادت لقب جهت فخرالدوله فرستاد.

حمله فخرالدوله به عراق

بر طبق نقل پاره‌ای از تاریخ نویسان صاحب بن عباد از دیر بساز هوس تسخیر عراق و بغداد و ریاست آنجا را درس می‌پروراند، و در انتظار فرصتی مناسب بود تا آنکه شرف الدوله پسر عضدالدوله در گذشت و برادرش بهاءالدوله در بغداد بجای وی نشست. در این هنگام میان بهاءالدوله و فخرالدوله وحشتی بوجود آمد، صاحب بن عباد از فرصت استفاده کرده و بابرانگیختن فخرالدوله وی را عازم تسخیر عراق کرد. فخرالدوله با سپاهی انبوه راه همدان را در پیش گرفت و در پسر حسویه از کردستان بدو پیوست، کار این لشکر کشی این طور تنظیم

شده که صاحب بن عباد و بدر پسر حسویه از طریق جاده عازم بغداد شوند و فخرالدوله از راه اهواز بدان سو حرکت کند. چون صاحب منزلی دور شد فخرالدوله را چنین وانمود کردند که جدا شدن صاحب از شاهنشاه مصلحت نبود زیرا اطمینان نیست که فرزندان عضدالدوله وی را بسوی خود نکشند و صاحب بدیشان میل نکند، فخرالدوله صاحب را باز خواند و جملگی باهم راه خوزستان در پیش گرفتند. از آن سو بهاءالدوله نیز چون خبر توجه فخرالدوله را شنید لشکر فراهم آورد و به مقابله وی شتافت، دو سپاه در اهواز باهم تلاقی کردند، بر حسب اتفاق در آن روزها آب آهواز طغیان کرده بود و در این موقع به سراپرده افتاد و به سپاه او آسیب وارد آورد و صحرایی که لشکریان فخرالدوله در آنجا اردو زده بودند پر از آب گردید، افراد سپاه فخرالدوله گمان کردند که افراد لشکر بهاءالدوله چنین حيله ای را بکار برده اند و از طرفی چون فخرالدوله در پرداخت مواجب لشکریان کوتاهی میکرد آنان این موضوع را بهانه ساخته بدون جنگ منهزم شدند، فخرالدوله در این موقع که بیشتر سپاهیانش پراکنده شده بودند ناگزیر راه بازگشت به ری را در پیش گرفت و بهاءالدوله نیز از این تصادف خوشحال شد و باعموی خود از در دوستی وارد شد، و بدین ترتیب فخرالدوله از فکر تسخیر بغداد رهائی یافت. فخرالدوله دیلمی در ری فخرآباد را بنا کرد. بموجب نوشته مولف ری باستان (۱) این محل طبق شرح یا قوت در معجم البلدان همان دز خراب ری باستانی (دزرشکان) است که فخرالدوله آن را تجدید عمارت کرد و کاخها و خزائن بزرگ بنیان نهاد و در تحکیم و تحصین آن کوشید و انواع سلاحها و ذخائر در آن تعبیه کرد، شهرت فخرالدوله بیشتر به سبب وزیر ادبش صاحب اسماعیل بن عباد

متوفی به سال ۳۸۵ هجری است .

دوره حکومت شیرزن ایرانی

فخرالدوله در سال ۳۸۸ هجری جهان را بدرود گفت و از او پسری نه ساله بجای ماند و قدرت و حکومت دولت را مادرش سیده خاتون که زنی بسبار مقتدر و مدبر بود بدست گرفت این شیرزن ایرانی نام اصلیش شیرین و دختر اسپهبد رستم دوم پادشاه باوندی طبرستان بود و رفتار و گفتار او بسا سلطان محمود پادشاه مقتدر غزنوی در تاریخ معروف است . در این زمان نخستین سلسله ترك (غزنویان) در افق سیاست ایران پدید آمدند و محمود پادشاه مقتدر غزنویان که شرح ظهور و تاسیس حکومت آنان در ورقهای آینده این تالیف به تفصیل خواهد آمد به سیده خاتون اعلام کرد ، سکه به نام وی زند و اگر از انجام این کار خودداری کند به زور متوسل خواهد شد و سپاهی نیز برای اجرای این منظور به ری فرستاد، ولی این زن با تدبیر پاسخی بدین شرح برای سلطان محمود فرستاد : (نتیجه این جنگ معلوم نیست اگر سلطان مرا مغلوب کند . غلبه بر يك زن ، افتخاری برای او حاصل نمیکند ، ولی اگر من بر سلطان دست یابم و فاتح شوم ننگ این شکست تا پایان سلطنت هرگز از پیشانی او زدوده نخواهد شد) نوشته اند (۱) بر اثر این پیغام مستدل تا سیده خاتون زنده بود سلطان محمود به سراغ حکومت آل بویه (دیلمیان) در ری نرفت ولی چون او درگذشت (۴۱۹ هجری) به همه چیز پایان داده شد به این معنی که پسرش مجدالدوله از سلطان محمود کمک طلبید ، و سلطان محمود در سال ۴۲۰ هجری به ری آمد ولی نه تنها به مجدالدوله کمک نکرد بلکه خودری

را تصاحب نمود و دولت شیعه مذهب آل بویه (دیلیمان) را منقرض ساخت و این شعبه ایرانی به هندوستان مهاجرت کردند.

حکومت‌های محلی در شمال و غرب ایران

بطوریکه از مفاد تواریخ این دوره برمی آید استیلا و فرمانروایی دیلمیان راه را برای سایر عناصر ایرانی نیز باز کرده بتدریج خود را متشکل ساخته و قد برافرازند و از آن میان سلسله کاکویه را باید نام برد که بطور مستقیم به آل بویه نسبت میبرند، زیرا واژه کاکویه به معنی خال (برادر مادر - دایی) میباشد و نیز محقق اینست که با سیده خاتون مادر مجدالدوله که خود دختر یکی از اسپهبدان طبرستان بود خویشاوندی داشته‌اند. از شرح وقایع مربوط به این سلسله که بین سالهای ۳۹۸ تا ۵۱۹ هجری در همدان و اصفهان بنام اتابکان حکومت داشتند و باز ماندگان و اعقاب آنان هم تا حدود ۶۷۳ هجری در یزد بوده‌اند آگاهی‌هایی در دست است. در شمال غربی ایران یعنی در ناحیه آذربایجان شرقی و اران. دیلمیان مظفری تا حدود سال ۱۰۰۰ هجری استیلا داشتند، کردهای شدادیان در اران (پایتخت آن گنجه) بین سالهای ۳۴۱ - ۴۰۹ هجری و شعبه غربی آنها در آنی از ۴۵۱ تا ۵۵۹ هجری حکومت میکردند، بعلاوه در تبریز و سپس در مراغه کردهای روادیان از حدود سال ۳۴۴ هجری قدرت را بدست گرفته بودند و نه تنها تا مقارن ایام ظهور سلجوقیان بلکه تا حدود حمله مغولان هم در آنجا حکمرانی داشتند (حدود سال ۶۱۸ هجری) در ناحیه ارتفاعات زاگروس بین کرمانشاهان و قصر شیرین، کردها تشکیل دو امارت نشین جداگانه داده بودند که یکی برزیکان در قلمرو

سلسله حسنویه از ۳۴۸ تا ۴۰۶ هجری و دیگری شادانجان در قلمرو بنوعناز از ۳۸۷ تا ۵۵۰ هجری بود و نیز در منطقه دورتر یعنی در دیاربکر یکی از سران قبیله حمیدیه موسوم به باذ توفیق یافت ، امیر نشینی از سال ۳۷۲ هجری به وجود آورد که سلسله او بعدها در زمان بازماندگانش بنام مروانیان نقش مهمی در تاریخ کردهای مغرب بازی کرد و تا سال ۴۸۹ هجری نیز که بر اثر فشار هجوم ترکان سلجوقی از میان رفتند باقی بودند، بدین ترتیب در سراسر ناحیه ایران و همچنین در نواحی اطراف آن عناصر ایرانی با کوشش تمام توانستند خود به استقلال حکومت کنند . امادیری نپائید هجوم قبایل ترك و مغول بساط امارت نشینهای ایرانی را از میان برداشت و سازمانی جدید که بصورت اقطاعات و تیولهای نظامی بود بجای آن برقرار ساخت.

دیلمیان که بر اثر پیش آمد این حوادث جلای میهن کرده بودند ، از تاثیر این تحولات برکنار ماندند ولی به تدریج بامللی که در اطراف آنها بودند ترکیب یافته و در آنها مستحیل شدند ، ناحیه اصلی دیلم هم جزئی از قلمرو قدرتهای ولایات ساحلی دریای خزر شد و بیشتر آن جزو حوزه قلمرو نفوذ سلسله امرای کارکیا در گیلان شرقی (بیا پیش که مرکز آن لاهیجان بود) افتاد و در سده نهم هجری کارکیاها بکلی دیلمیان را برانداختند و بسیاری از ایشان را کشتند، سادات کارکیا در حالی که قلمرو قدرت خود را از دشت گیلان به سوی ارتفاعات توسعه میدادند ، بطور متوالی و بتدریج امرای محلی هزار اسی را از اشکور (در سال ۷۷۶ هجری) بازماندگان فرقه اسماعیلیان را از الموت و قبیله‌ای را از دیلمان ورود باربرانداختند. در سال ۸۱۹ هجری سید راضی از لاهیجان و بردارش سید محمد به بهانه و به عنوان بسیج ، دیلمیان را به ساحل سفید رود خواستند و هنگامی که دیلمیان در آنجا گرد آمدند سادات

مزبور به بهانه اینکه دیلمیان از ملاحظه هستند فتوای قتل عام آنان را دادند و در این واقعه دو الی سه هزار دیلمی به قتل رسیدند و در آن میان رؤسای ایشان هم کشته شدند. (۱)

۱- در این مورد رجوع شود به تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف ظهیرالدین مرعشی و فرمانروائی و قلمرو دیلمیان تألیف پروفیسور ولادیمیر مینورسکی ترجمه جهانگیر قائم مقامی صفحه ۳۷ - ۳۶

کتاب هفت پیکر از هر جهت آراسته و پیراسته و مشتمل بر هفت افسانه بکر و مقدمه و نتیجه‌های بی سابقه و گرانبها و بعقیده بسیاری از دانشمندان هفت پیکر سر آمد تمام دفاتر شش گانه نظامی است زیرا موضوع افسانه که قصه بهرام گور باشد بهترین موضوعات و بسبب ورزیدگی طبع وی در این موقع هیچ ترکیب سست در این کتاب دیده نمیشود. ولی بعقیده ما نسبت به خسرو و شیرین این رجحان و برتری صدق ندارد و نامه خسرو و شیرین اگر از هفت پیکر برتر و بالاتر نباشد با او همسنگ خواهد بود.

(گنجینه گنجوی)